**سوره انعام، آيه 88**

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**

**«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا وَ حَبِیبِ اِلهِنا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الطَّاهِرِینَ، سِیِّما بَقیِّۀُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا الحُجَهِ إبنِ الحَسَن عَجَلَّ اللهُ تَعالَی فَرَجَه الشَّریفِ وَ لَعنةُ اللهِ عَلَی أعدَائِهِم أَجمَعينِ إلَی قَيامِ يَومِ الدّينِ**

**السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ عَجَلَّ اللهُ تَعالَی فَرَجَه الشَّریفِ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»**[[1]](#footnote-1)

سلام بر امام مهدى عجل الله تعالی فرجه الشریف آن كسى كه خداى عزوّجل به امّتها وعده داده كه عقايد مختلف مردم را به وجود او جمع كند و خلق را از تفرقه برهاند و به وجود او خداى متعال زمين را پر از عدل و داد گرداند و همه‌ی قواى عالم از او تمكين كنند و وعده‌ی خدا به عزّت اهل ايمان به وقوع پيوندد.

**أعوُذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ**

**«وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، ذَلِکَ هُدَى اللَّهِ یَهْدِى بِهِ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَکُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ»**[[2]](#footnote-2)

و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم.

این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند! و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد (و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند).

آیه‌ی هشتاد و هشتم از سوره مبارکه‌ی انعام.

از آیات گذشته استفاده شد که اعظم نعمتهای الهی بر بشر، نعمته هدایته. راهنمایی به سوی اون راهی که انسان را به حیات ابدی و سعادت همیشگی می‌رساند. تا اونجا که، نماز که یک عبادت همیشگی و همگانی است. در شبانه‌روز ما موظّفیم نماز بخوانیم، عرض شد هفته پیش که اون مطلب اساسی در همین نماز همون طلب هدایتهِ. دعا از خدا هدایتهِ به صراط مستقیم خواستن. **«إهدِنَا الصِّراطِ المُستَقیِم»**[[3]](#footnote-3) و واقع مطلب همینه.

اگر یه جمعیتی در میان بیابان سوزانی حرکت می‌کنند، گرسنه و تشنه می‌خواهند برسند به یک مقصد اعلایی که اونجا از تشنگی و گرسنگی رها بشوند و به یک حیات طیّبه‌ای برسند، راه را گم کرده‌اند، نمی‌دانند، و از طرفی سر راه هم دشمن‌ها، خطرها، زیاده. راهزن‌ها، دزدها، درندگان فراوانند، خُب یه چنین جمعیت، به چه نیاز دارند از همه لازم‌تر؟ هدایت. کسی پیدا بشود که این‌ها را در این بیابان سوزان از این گرسنگی و تشنگی برهاند و به حیات طیّبه[[4]](#footnote-4) برساند. این از همه بیشتر به دلیل محتاجند ـ راهنما ـ اونهم دلیلی که هم بصیر باشد، راه‌شناس باشد و هم امین باشد، نظر خیانت به این‌ها ندارد و هم قادر بر دفع موانع باشد، که سر راه اگر موانعی پیش آمد او دفع کند، رفع کند. و هم بی‌طمع باشد، هیچ‌گونه منافع شخصی در نظر ندارد. مسلّم، این جمعیت به او دل‌ می‌سپارند و با کمال امنیّت دنبالش می‌روند. حالا ما هم هستیم، همون جمعیتیم. در این دنیا، در این بیابان سوزان دنیا، ما تشنه‌ی حیات ابدی هستیم گرسنه‌ی سعادت جاودانی هستیم. ما متحّرکیم، حرکت کرده‌ایم از یک عوالم بسیار دوری، جماد و نبات و حیوان را پشت‌ سر نهاده‌ایم. از أصلاب[[5]](#footnote-5) پدرها، از أرحام[[6]](#footnote-6) مادرها، آمده‌ایم تا به این دنیا، کودکی بودیم، جوان شدیم، پیرشدیم و عاقبت ما را از این عالم می‌برند، منتقل می‌کنند. و «ناموس تکامل»[[7]](#footnote-7) هم در هیچ مقطعی رها نمی‌کند انسان را؛ **«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»**[[8]](#footnote-8)؛ این گمان کرده است كه به حال خود رها می‌شود، **«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى، أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ يُمْنَى»**[[9]](#footnote-9)**؛** آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!؛ **«ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى»** [[10]](#footnote-10)؛ سپس بصورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت.

این انسان پیش خود می‌پندارد که رها می‌شود به حال خودش، نه اینجور نیست. تکامل در عالَم است تا به کمال نرساند رها نمی‌کند، این مسلّمه و سر راه هم دزدها فراوانند، شیطانِ بی‌ایمان دشمن خون‌خوار ماست، دشمن قسم خورده‌ی ماست، او قسم خورده، من سر راهشون می‌نشینم، **«لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»**[[11]](#footnote-11)**؛ «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»**[[12]](#footnote-12)؛ از پشت سر، از پیش رو، از چپ و راست میام و گمراهشون می‌کنم. خیلی خطرناکه. خُب در یک چنین دنیایی که ما زندگی می‌کنیم و هدفی اعلاء داریم، مقصدی بسیار بزرگ داریم، لقاء خدا در نظر داریم. **«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»**[[13]](#footnote-13)؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد!

دشمن هم فراوان، ما در چنین موقعیتی، شدیداً به هدایت محتاجیم. ما را راهنمایی کنند. از شرّ دزدها ما را برهانند. رفع موانع کنند. از خودمان هم نمی‌توانیم اون راهنما را انتخاب کنیم ـ کوری عصاکش کور دگر شود ـ چه‌طور می‌توانیم خودمان انتخاب کنیم؟ تازه موسی‌ابن‌عمران عليه السلام، او در انتخابش به اشتباه رفت؛ **«وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»**[[14]](#footnote-14)؛ هفتاد نفر رو، او انتخاب کرد از خوبان، به زعم خودش دیگه چکیده‌ی خوبها بودند، سلاله‌ی[[15]](#footnote-15) خوب‌ها بودند، هفتاد نفر انتخاب کرد، همون‌ها جاهل از آب درآمدند. کافر از آب ‌درآمدند. گفتند: **«أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»**[[16]](#footnote-16)**،** خدا را همچنان نشان بده که ببینیم **«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»**[[17]](#footnote-17)**،** عذاب برشان نازل شد و نابودشون کرد. بعد هم به دعای موسی عليه السلام رسیدند به حیات.

حالا یه چنین موقعیتی ما چه‌طور می‌توانیم از خود انتخاب کنیم؟ آیا اون دلیل و راهنما، کی باید انتخاب کند؟ **«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»**[[18]](#footnote-18)**؛** او ذات أقدس حقّ است، همون کسی که ما را آفریده و هدف و مقصدی به ما نشان داده است، او باید کسی را بگمارد که دلیل و راهنمای ما باشد، بصیر باشد و امین باشد و قادر بر رفع موانع باشد و بی‌طمع. او انبیاء هستند **«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»** خداوند انبیاء را مبعوث کرد؛ **«وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»؛** کتاب حقّ را همراهشان نازل کرد **«لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»** اونها را انتخاب می‌کنیم ما، **«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً»** و لذا مسئله‌ی «جعل پیشوا»[[19]](#footnote-19) مربوط به خداست، او باید انتخاب کند. خود بشر حقّ انتخاب ندارد. سقیفه‌ي بنی‌ساعده[[20]](#footnote-20) درست کردن و بوبکر و عمر تراشیدن، این درست برخلاف اون منصبی است که خدا بر عهده گرفته. ما باید جعل خلیفه کنیم، **«إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِيفَةً»**[[21]](#footnote-21)؛ به داوود گفتیم **«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ»**[[22]](#footnote-22)؛ ما جَعل خلیفه کرده‌ایم. به موسی عليه السلام وقتی که از خدا می‌خواهد که **«وَاجْعَلْ لِی وَزِيرًا مِنْ أَهْلِی»**[[23]](#footnote-23)؛ کسی را برای من، همکار من، همراه من، انتخاب کن، نفرمود خودت انتخاب کن! فرمود: بسیار خوب **«قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»**[[24]](#footnote-24)؛ ما انتخاب می‌کنیم. جَعل وزیر و جعل خلیفه و جعل پیشوا به عهده ماست. **«وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»**[[25]](#footnote-25)ما خودمون امام و پیشوا انتخاب می‌کنیم، و به طور تکوین هم در وجود او چراغ هدایت روشن می‌کنیم، او را مهدی قرار می‌دهیم تا هادی باشه. مهدویّت[[26]](#footnote-26) او مقدم بر هادویّت[[27]](#footnote-27) اوست که هفته‌ي پیش هم عرض شد، اوّل باید مهدی باشد ما او را روشن کنیم، بعد بتواند دیگران را روشن کند. در همین آیات که می‌‌خوانیم **«وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛** اونها مجتبای[[28]](#footnote-28) ما هستند. ما اونها را برگزیده‌ایم، انتخاب ماست که درواقع انتصاب است. یعنی بشر حقّ انتخاب ندارد در مسأله‌ی پیشوا و امام وظیفه ماست **«وَاجْتَبَيْنَاهُمْ»** ما اونها را اجتباء کرده‌ایم، برگزیده‌ایم **«وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»** مشعلی فروزان در جانشون روشن کرده‌ایم، راه مستقیم را اوّل نشون اونها داده‌ایم. اونها راه رو بشناسند تا بتوانند مردم را هم به این راه بیاورند **«وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».** از اوّل انبياءعليهم السلام تحت نظارت خدا هستند. در تمام لحظات عمرشون، در نگاه‌کردنشون، در نشستن و برخواستنشون، در خواب و بیداریشون، در زن‌گرفتن و تولید فرزند کردنشون، همه‌اش تحت نظارت او هستند. از خودشون که باشد و آزاد باشند در کار خودشون، خیر، از طرف او هدایت می‌شوند، تحت ولایت او هستند. و لذا مولی المتّقینعليه السلام در توصیف رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم در نهج البلاغه می‌فرماید: **«وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ کَانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَک مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکَارِمِ وَ مَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهَارَهُ»**[[29]](#footnote-29)**؛** از همون لحظه‌ای که از شیر مادر گرفته شد، به راه افتاد. خداوند او را تحت مراقبت و نظارت شدید خود قرار داد. راه‌های مکارم اخلاق و محاسن اخلاق را به او نشان داد، **«لَیْلَهُ وَ نَهَارَهُ»** شبانه‌روز تحت نظارت اوست، **«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»**[[30]](#footnote-30)؛ **«إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ يُوحَي»**[[31]](#footnote-31)؛ یک کلمه بر زبان او جاری نمی‌شود از پیش خودش. هوای نفس خودش باشه، بخواد به ما نسبت بدهد مطلبی که ما نگفته‌ایم، رگ گردنش را، رگ دلش را قطع می‌کنیم. **«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ»**[[32]](#footnote-32)**؛ «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»**[[33]](#footnote-33)؛ **«ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»**[[34]](#footnote-34)؛ اونچه ما می‌گوییم به بشر ابلاغ می‌کند. یعنی شما مطمئن باشید، اونی که هادی شماست و راهنمای شماست، معصوم است و از قِبَلِ من نگهداری می‌شود، مجتبای ماست. عصمت معناش همینه دیگه، عصمت یعنی از جهت و جانب خداوند نگهبانی می‌شود و رعایت می‌شود، تحت ولایت او قرار گرفته، **«وَاجْتَبَيْنَاهُمْ»** مجتبای ما هستند. و ما هدایت کرده‌ایم به **«صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «ذلِكَ هُدَى اللَّهِ»** اون هدایت خاصّی که باید خدا انجام بدهد این هدایته.

**«ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»** هر که را که بخواهد او تشخیص بدهد، صلاحیّت دارد و استعداد دارد، او را مشمول این هدایت خاصّه قرار می‌دهد.

از اوّلِ آیاتی که خواندیم تا به حال، شما دقت می‌فرمائید که در شش آیه، هفت بار این کلمه‌ی هدایت تکرار شده. واژه‌ی هدایت با مشتقاتش، هفت بار دنبال هم، مثلاً در آیه‌ای که اول خوندیم **«وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا»**[[35]](#footnote-35) اسحاق و یعقوب را به ابراهیم هبه کردیم، عطا کردیم و هدایتشون کردیم. دوباره **«وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ»**[[36]](#footnote-36)**؛** قبل او هم ما نوح را هدایت کردیم. این دوبار کلمه‌ی هدایت. اینجا **«وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»** بازم بار سوم، ما هدایتشون کرده‌ایم. دوباره **«ذلِكَ هُدَى اللَّهِ»،** هدایت خاصّ خدا این هدایته، این چهار بار، **«يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»** باز هدایت می‌کند، کلمه‌ی **«یَهدِی»** آمده. با همین نور خاصّی است که اون که را بخواد هدایت می‌کند. بازم آیات بعدی را می‌خوانیم **«أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»**[[37]](#footnote-37) این‌ها هستند اون کسانی که خداوند هدایت خاصّ خود رو به اونها داده. **«فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»**[[38]](#footnote-38)حالا به هدایت اونها اقتداء کن، دنبالشون برو، راه را گم نکن.

اونوقت اين عصمت هم که ما می‌گیم معصوم هستند، باز هم در ذهن‌ها نیاد که پس نمی‌توانند اونها گناهی مرتکب شوند، تحت رعایت او هستند، نه اختیار با همون عصمت همراهه، عصمت توأم با اختیاره و الاّ اگر اختیار نبود، خود اینکه نمی‌تواند گناه کند اینکه کمالی نبود، حالا دیوار هم قادر بر گناه کردن نیست مثلاً، این کمالی هست برای او؟، اینکه شرف نیست. کمال و شرف در همینه که بتواند معصیت از او صادر بشه، اما ممکن نیست، محال است انجام بدهد. یعنی امکاناً اشکالی نیست، وقوعاً محاله. واقع نمی‌شود، محاله واقع بشود.

گاهی اوقات مثال زدیم به تناسب بحث بوده، یعنی در همین مجلس ما که نشسته‌ایم، آیا یک نفر آدم برخیزد لخت مادرزاد بشه در همین جا مثلاً، یه چند تا معلق هم بزنه، آیا این می‌تواند یا نه؟ بله می‌تواند اشکالی نیست، ما هم کاری نداریم. با هم نگاه می‌کنیم. می‌تواند؟ خُب بله، اما نمی‌کنه. محال است این کار رو انجام بده. این محال بودن چرا؟ چرا محاله؟ چون خود را در محضر می‌بیند. در محضر ما می‌بیند. خُب ما می‌بینیم دیگه، اگه خلوت بود پس اشکالی نداشت، در اتاق خلوت این کار رو می‌کنه، ولی در این مجمع و محضری که داریم ممکن نیست این کار را بکند؛ محال است مگر اینکه دیوانه بشه. ولی مادامی‌که عاقل است در محضر ممکن نیست. نه اینکه نمی‌تواند، نه، کمال توانایی هم دارد، امّا ممکن نیست این کار را بکنه. انبیاء، ائمه عليهم السلام چنین‌اند، یعنی کمال قدرت و توانایی را بر معصیت دارند، شهوت در نهایت درجه‌ی بشریّت دارند، یعنی تمام اون حالات بشری در اونها، در نهایتش هست. غضب درشون هست، شهوت درشون هست، همه‌ی اینها هست اما، در عین حال اون درک حضوری که اونها دارند، خود را در محضر می‌بینند. **«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»**[[39]](#footnote-39)**؛** این مؤمن به این مطلب هستند. **«هُوَ مَعَكُمْ أَیْنَ مَا كُنتُمْ»**[[40]](#footnote-40) را باور کرده‌اند و لذا عصمت انبیاء توأم با اختیار است.

**«لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها»**[[41]](#footnote-41)**، «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»**[[42]](#footnote-42) اونجا هم نشان می‌دهد که بشر بود، او هم نسبت به او می‌شد جلو برود. او جلو آمد، زن، یوسف علیه السلام هم جلو می‌رفت. **«لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»** اگر اون برهان ربّ همراهش نبود، برهان ربّ، همون خود را در محضر دیدن، خود را شهود می‌کند در حضور خدا، این اگر نبود **«لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها»** و لذا می‌فرمود: **«وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»**[[43]](#footnote-43)**؛** خدایا اگر لطف تو، ولايت تو، عنایت تو، بالای سر من نباشه، من هم به سمت اونها می‌روم **«أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛** اما ممکن نیست بروم **«مَعاذَالله»**، چرا؟، چون خود را در حضور خدا می‌بینم.

ژو لذا عصمت انبیاء عليهم السلام توأم با اختیاره منتها بارشون سنگینه، مسئولیت سنگین‌تره، به همین جهت کوچکترین لغزشی، ترک اولائی بشود تحت اخذ عِقاب[[44]](#footnote-44) قرار می‌گیرند. حضرت سلیمان عليه السلام یک کلمه‌ی انشاءالله را نگفت، مورد عقاب قرار گرفت، **«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ»**[[45]](#footnote-45)؛ ما سليمان را آزموديم، و بر كرسیّ او جسدی افكنديم، سپس او به درگاه خداوند انابه كرد.

نشست و گفت: من هفتاد فرزند تولید می‌کنم که در راه خدا، شمشیرزن و مجاهد در راه خدا باشند، نگفت انشاءالله. خدا هم از اون می‌خواست به قول خودش که زن متعدد داشت، هیچ‌کدام حمل برنداشت، فقط یکی حامل شد، اون هم یه نصفه آدمی آورد، نصفه بدنی داشت. یه انسان ناقصي بود ـ ناقص الخلقه ـ انداخت زیر کرسیش با اون همه عظمت و جلالتی که داشت، **«وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا»**[[46]](#footnote-46) یه جسد بی‌جانی را انداختیم روی کرسی و تخت او که نشان بدهیم اگر مشیّت ما نباشد، مشیّت شما و خواست شما کارساز نخواهد بود. **«ثُمَّ أَنَابَ»**[[47]](#footnote-47) استغفار کرد، **«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی»**[[48]](#footnote-48)

حضرت یونس عليه السلام عجله‌ای شد در نفرین بر قوم. خوب بود که، بهتر این بود یه قدری شتابزدگی نمی‌کرد، بیشتر تحمل می‌کرد در میان قوم، تحمّل شدید نشد و عجله کرد، نفرین کرد بر قوم، ما او را معاقبش کردیم، در شکم ماهی حبسش کردیم **«فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ...»**[[49]](#footnote-49)؛ او را ماهی بلعید 40 شبانه روز در ظلمات شکم ماهی و دریا مشغول تسبیح و استغفار شد **«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»**[[50]](#footnote-50)؛ **«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ»**[[51]](#footnote-51)؛ **«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ»**[[52]](#footnote-52)؛ **«لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»**[[53]](#footnote-53)**؛** اگر تسبیح نمی‌گفت و اگر استغفار نمی‌کرد از این ترک اولایش تا روز قیامت در شکم ماهی نگهش می‌داشتیم. یه ترک اولاییه[[54]](#footnote-54)؛

حتّی رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم وقتی علمای یهود سه سؤال از ایشون کردند راجع به روح و اصحاب کهف و ذوالقرنین، این‌ها چه بودند و چه کاره بودند؟ و چون **«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»**[[55]](#footnote-55)؛ از پیش خود حرفی نمی‌زنند **«إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ يُوحَى»**[[56]](#footnote-56)**؛** باید وحی بیاد تا جواب بدهد. فرمود که فردا جواب می‌دهم. باز کلمه‌ی **«إنشاءَالله»** به زبانشون جاری نشد. با اینکه قلبشون ظرف مشیّت خداست. همین مقدار، حبس وحی شد. وحی نیامد، فردا نیامد چند روز دیگه نیامد. زبان مردم باز شد،گفتند که معلوم می‌شه که خدا از پیغمبرش قهر کرده، او رو رها کرده، دیگه حالش نمی‌پرسه، تا بعد مدتی جبرئیل نازل شد که **«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ»** این آیه آمد **«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا»**[[57]](#footnote-57)**؛ «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»**[[58]](#footnote-58)**؛** هرگز نگو من فردا کاری انجام می‌دهم مگر اینکه خدا بخواهد **«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»** این نشون می‌دهد که شدیداً تحت مراقبت خدا هستند. در کوچکترین رفتارشون، گفتارشون، نگاهشون، همه چیزشون تحت نظارت و مراقبت خداست. اینها رو خدا انتخاب کرده.

**«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ»**[[59]](#footnote-59)اینها هستند که ما کتاب به اینها داده‌ایم. شریعت آسمانی را اینها آورده‌اند **«وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ»**[[60]](#footnote-60)نبوّت همون ارتباط با عالم ربوبی[[61]](#footnote-61) که اساس همان است، ما اینها را وجود خانه‌ی دو در ساخته‌ایم؛ از یک در با ما در ارتباطند، از یک در با بشر در ارتباطند. از اون در می‌گیرند و از این در تحویل بشر می‌دهند. نبوّت اینه. ما به اینها کتاب داده‌ایم، شریعت آسمانیِ حلال و حرام به دست اینها داده‌ایم. حُکم به اینها داده‌ایم **«وَ آتَيْناهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ»**[[62]](#footnote-62) حُکم احتمالاً یک معناش همون درک واقعیّاته، درک حقایقه، اونچنان که هست درک می‌کنند، هیچ‌‌وقت در درکشون اشتباه هم نمی‌روند. دیگران اشتباهات فراوان دارند. علماء، حکماء، دانشمندان، زیاد اینها اشتباهات دارند. اختلافات در آرائشون دارند. خود اختلاف در آراء، حاکی از اینکه به حقّ همه نمی‌رسند. بعضی می‌رسند، بعضی نمی‌رسند. اما انبیاء اینجور نیستند تمام انبیاء یکنواختند، هیچ نمی‌شود دو تا پیغمبر با هم در معارف، اختلاف داشته باشند. 124هزار پیغمبران همه یک حرف زدند. معارف یکی، توحید یکی، نبوّت یکی، معاد یکی، تمام اینها یک مطلب را دارند، یک راه را طی می‌کنند. حکم همینه. یعنی درک حقایق اونچنان که هست می‌کنند و هم مسأله داوری به اینها داده‌ایم.

اینها قضاوت و حقّ داوری در میان بشر دارند. هم به معنای زمام‌داری، حکم هست، یعنی زعامت[[63]](#footnote-63) اجتماع به دست اینها داده شده، باید اونها حاکم بر بشر باشند. اونها تدبیر امور کنند و بر مردم هم وظیفه است که دنبال فرمان اونها بروند **«وَ آتَيْناهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وُ النُّبُوَّه»**[[64]](#footnote-64) و لذا دلیل اینکه اینها توأم با اختیاره، کوچکترین لغزش اگر صادر بشود می‌گیریم **«وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ‌مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»**[[65]](#footnote-65)**؛** همین‌ها اگر بخوان شِرکی ما ازشون ببینیم، تمام اعمالشون حبط می‌شه ولو این ممكن نيست؛ محاله مشرک بشوند ولی در عین حال نشون می‌ده که زمینه در وجودشون هست. زمینه‌ی بشری دیگه! چون بشرند، زمینه‌ی وجود بشر همینه که بتواند گناه کند، بتواند معصیت کند، بتواند شِرک بورزد. اما محال است داشته باشه **«وَلَوْ أَشْرَكُوا»** نشان می‌دهد که زمینه‌ی انحراف در وجود اونها‌ هم هست.**«أَنَا بَشَر مِثْلُکُمْ»**[[66]](#footnote-66) در عین حال، اون برهان ربّ همراهشون هست، به خود پیغمبر خطاب شده **«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»**[[67]](#footnote-67) تو هم اگر شرک بورزی تمام اعمالت حبط می‌شه و این نشان می‌ده خود پیغمبر اینجور نیست که نتواند گناهی کند. حتی می‌تواند مُشرک شود اما نه نمی‌شود، این محاله؛ **«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ»**[[68]](#footnote-68)**؛** زیان‌کار خواهی شد پس ایمان به عصمت داریم، عصمت را هم توأم با اختیار می‌دانیم و دیگر از این جملات آیه استفاده هم می‌شود که **«فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»**[[69]](#footnote-69)**؛**

حال در این جمله‌ي اين آیه بعضی‌ها استفاده کرده‌اند که در مقام مدح ایرانی‌ها بوده‌است.آیه شریفه را که اشاره‌ای دارد به مدح عَجَم **«فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»** اگر این اعراب که حالا قرآن برشون نازل شده، اگر نخواهند بپذیرند، »کُفران نعمت»[[70]](#footnote-70) کنند در مقابل نعمت هدایت، ما قومی را می‌آوریم موکّل[[71]](#footnote-71) بر امر هدایت می‌کنیم که کفران نعمت نکنند. اونها بپذیرند **«لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ».** حالا بعضی مفسّرین گفته‌اند اینجا اشاره‌ای شده به اینکه عَجَم[[72]](#footnote-72) کسانی هستند که به اونها عرضه بشود قرآن و کتاب آسمانی، می‌پذیرند. کُفران نعمت نمی‌کنند. روایت هم داریم:

فرمود که از امام صادق عليهم السلام است **«لَوْ نُزِّلَ الْقُرْآنُ عَلَی الْعَجَمِ مَا آمَنَتْ بِهِ الْعَرَبُ»**[[73]](#footnote-73) اگر این قرآن بر عَجَم نازل می‌شد عرب زیر بار نمی‌رفت چون تعصّبی که دارد زیر بار نمی‌رفت. **«وَ قَدْ نُزِّلَ عَلَی الْعَرَبِ فَآمَنَتْ بِهِ الْعَجَمُ»**[[74]](#footnote-74) ولی بر عرب نازل شد ولی عَجَم قبول کرد. **«فَهَذِهِ فَضِیلَهْ الْعَجَمِ»**[[75]](#footnote-75) و این خودش فضیلتی است برای عجم با اینکه قرآن بر عرب نازل شده، ولی اینها پذیرفتند. حتی می‌فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم **«لَوْ كَانَ اَلْعِلْمُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسَ»**[[76]](#footnote-76)حالا در بعضی روایات «دین» دارد **«لَوْ كَانَ الدّینُ و اَلإیمانُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا»**[[77]](#footnote-77) یا **«لَوْ كَانَ اَلعِلمُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا»**[[78]](#footnote-78) اگر علم و دین و ایمان در آسمان هم آویخته باشد، در ثریّا هم باشه **«لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسَ»**[[79]](#footnote-79) گروهی از همین عجم سراغش می‌روند، حتی در آسمان‌ هم باشه می‌روند دنبالش، به دست بیاورند. می‌فرمود، فعلا به عرب می‌فرمود: **«ضَرَبتُموُهُم عَلَی تَنزیِلِه»**[[80]](#footnote-80)**؛** شما الان با اونها می‌جنگید تا اونها رو به تنزیل[[81]](#footnote-81) قرآن مؤمن کنید **«لاتَنقَضِی الدُّنیا حَتّی یَضرِبوُکُم عَلَی تَأوِیلِهِ»**[[82]](#footnote-82) دنیا تمام نمی‌شود مگر اونها با شما می‌جنگند در تأویل[[83]](#footnote-83) قرآن. شما در تنزیلش با اونها می‌جنگید، اونها بعد از این در تأویل قرآن با شما می‌جنگند. یعنی امروز شما اونها را می‌خواهید مؤمن بسازید كه بگید **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»**[[84]](#footnote-84)نازل شده از خدا، اما یه روزی خواهد آمد، اونها با شما می‌جنگند که بگید **«َأُولِي الْأَمْرِ»،** علی و آل علی عليهم السلام است. از خودتان...

شما برای تنزیل قرآن با اونها می‌جنگید، اونها روزی بیاد، قرآن رو هم قبول می‌کنند و هم به تأویلش پی می‌برند و از شما می‌خواهند که در مقابل تأویلش خاضع[[85]](#footnote-85) باشید. خُب این یک فضیلتی است، بنابراین که این آیه بر حسب این روایات هم ناظر بر این مطلب باشه، خُب فضیلتیه و از اوّل هم مولی المتقین عليه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عنایتی هم داشتند به قوم عجم و ایرانی‌ها. و اینها هم ارادت خاصّی داشتند به مولی المتقین علیه السلام و اهل بیت پیغمبر علیهم السلام، و تا وقتی که در زمان عمر غالب شدند عرب بر ایرانی‌ها و جنگ واقع شد و یزدگرد ساسانی که آخرین پادشاه ساسانی بود، منقرض شدند سلطنتشون و به اسارت افتادند شاهزادگان ایرانی، بردند به مدینه، اونجا عمر روی همون جهتی که روی خوشی به ایرانی‌ها نشان نمی‌داد، تصمیم گرفت که این زن‌های این‌ها را بفروشد. خُب چون معلومه که وقتی جنگی واقع شد و از کفّار اسیر کردند، حقّ دارند استرقاق[[86]](#footnote-86) کنند یعنی اسیر را آوردند، بَرده‌ی خود قرار دهند. این قاعده و قانون شرعی است كه خُب جای خودشم درسته ولی با شرایطی که اسیر آوردند برده‌ی خود قرار می‌دهند، حقّ دارند بفروشند و مال بیت الماله، مال همه‌ی مسلمینه. عمر هم روی این قاعده تصمیم گرفت که اینها که حالا اسیر شدند و آمدند ولو شاهزادگان ایرانی هستند ولی خُب بفروشد این‌ها رو، جزء بیت‌المال مسلمینه، مال همه‌ی مسلمان‌ها است. مردها را هم به کارهای سختی بگمارد. اینجا حضرت امیرعلیه السلام اعتراض کرد: فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آلیه و سلم به ما دستور داده **«أکرمُوا کَريمَ قومٍ وإنْ خَالَفُوکُم»**[[87]](#footnote-87)بزرگان هر قومی را شما احترام کنید. اونها رو اکرام کنید ولو اینکه در دین شما با شما مخالفت دارند. در دینتان مخالفند اما چون کریمند **«أکرمُوا کَريمَ قومٍ وإنْ خَالَفُوکُم»**[[88]](#footnote-88)بعد فرمود **«هؤُلاَءِ الفُرس حُکماءٌ کُرَماء فَقَد ألْقَوا إلَينَا السّلاَم وَ رَغَبُوا فِي الإسلاَمِ»**[[89]](#footnote-89) اینها در مقابل اسلام خاضعند، رَغبت[[90]](#footnote-90) به اسلام دارند و حالا که در میان ما هستند ما اکرامشون می‌کنیم به دستور پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم و لذا من به عنوان اینکه یک مسلمانی هستم و سهمی دارم از اینها، من آزاد کردم، و اینها هم ادب کردند، گفتند: آقا ما هم سهم خود را به شما بخشیدیم. فرمود که قبول کردم، آزاد کردم. تمام مهاجر و انصار گفتند: ما هم سهم خود را به شما بخشیدیم، فرمود: قبول کردم، آزاد کردم. خُب همه آزاد شدند. عمر دید که مطلب به اینجا رسید گفت: **«سَبَقَ إلیها عَلیُّ إبنُ أبی طالب وَ نَقَضَ عَزمَتیِ فِی الأَعاجِم»**[[91]](#footnote-91)علی ابن ابی طالب پیش‌دستی کرد در این مطلب و تصمیم مرا درباره‌ي عجم درهم شکست. اوهم گفت حالا که این شد، خُب من هم سهم خودم را آزاد کردم. خُب اونها آزاد شدند همه، وقتی آزاد شدند، مولا فرمود که خُب حالا اون شاهزاده‌ها، اون دخترهای یزدگرد بسیار خُب شما آزادید، اگر مایل به ازدواج باشید مختارید با هر که مي‌خواهید ازدواج کنید، مختارید. سوال کردند از همون شهربانو که دختر یزدگرد بود آیا مایل به ازدواج هستید؟ او سکوت کرد، فرمود: **«سُکوُتُها رِضاهاَ»** همینکه ساکت شد، دال ّبر رضایت اوست. بعد فرمود که حالا خودت انتخاب کن با هر کدام از اینها که هستند مایلی ازدواج کنی، او هم در عین حالی که خود را در حجاب و عفافی مستور کرده بود اشاره کرد با دست خودش به حضرت حسین علیه السلام ،گفت اگر من، اختیار با من است، من او را برای زوجیّت خودم انتخاب می‌کنم. اینجا بود حضرت هم، اونجا خطبه‌ي تزویج هم اجراء شد و این بانوی با سعادت به همای سعادت بر سر او نشست و زوجه‌ی مولای ما امام حسین علیه السلام شد و از او هم امام سجاد علیه السلام و الصلاه هم به دنیا آمد. حالا این مطلب هم مربوط به این نکته‌ای که عرض کردم.

حالا اونیکه مسأله است اینه که همه این‌ها رو که می‌خوانیم همه‌اش جنبه‌ی مقدمیّت دارد که می‌خواهیم بگیم که هدایته. تمام هدف، هدایت است و ما اونها را به عنوان هادویّت می‌شناسیم. هدایت که ما قبول کردیم نتیجه‌اش حرکته، اصلاً معنای هدایت همینه که او هدایت کند، راهنمایی کند، دنبالش ما برویم. دلیل، معناش همینه دیگه. همه‌ي اينها مقدمیّت داره. ما که بحث معارف می‌کنیم اعتقاد به عصمت داریم، معصوم می‌دانیم و هدایت اونها رو قبول کرده‌ایم، اما اگر خودمون رکود کنیم، درجا بزنیم، این با قبول هدایت سازگار نیست. هادی می‌دانیم و من احتمال می‌دهم اینکه امام علیه السلام فرموده «مرا به نورانیّت بشناسید» نورانیّت بشناسید، معناش همینه، یعنی ما را هادی بدانید. چون نور همون روشن‌گریه‌ دیگه؛ ما نور هستیم روشن‌گریم. راه روشن می‌کنیم که به چاه نیفتید دیگه، ما اینه، اگر بگیم تکویناً ولایت داره خُب بسیار خوب، ولایت تکوینی اونها، مگر ما را حرکت می‌ده. حالا ما جمع بشیم، بحث کنیم آقا ولایت تکوینی دارند یا ندارند؟. بسیار خُب، دارند، اما به ارتباط ما، به ما چه مربوطه؟ مثل اینکه اون تو بیابان گیر کرده‌ایم، دلیل آمده، راهنما آمده ما رو هدایت کند. بايد دورش جمع بشیم هی دورش بچرخیم و دستشو ببوسیم و پایش را ببوسیم و هی براش مدح بگیم، ثنا بگیم، تعریفش کنیم، بگه بابا دنبال من بیایید، من آمده‌ام شما رو از این بیابان نجات بدهم، دور مرا می‌گیرید و هی دورم می‌چرخید و هی مرا می‌بوسید و هی مرا مدح و ثنا می‌گید که این نافع به حال شما نیست؟، من دلیل هستم. تو این بیابان نمانید، بمانید به هلاکت می‌رسید، دنبال من بیایید. خُب حالا ما هم می‌گیم مذهب داریم، مذهب یعنی راه، راه است نه اینکه هدفه. مسیر است نه اینکه مقصده. حرکت کنید راه است، امام می‌دونیم، امام یعنی پیشرو، او می‌رود، حالا ما دورش جمع بشیم همش او رو تعریفش کنیم. ذکر فضایل، ذکر مناقب، هی مدّاحی کنیم، ثنا خوانی کنیم، ذکر مصائب کنیم و همین دورش بچرخیم و قبرش رو ببوسیم همین. می‌گفت دنبال من بیائید، اینکه آمدم شما را هدایت کنم، **«اَعینونی بِوَرَعٍ وَ اجتِهادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سُدادٍ»**[[92]](#footnote-92)**؛** دنبالم حرکت کنید، به صرف اینکه هی تعریفم کنید، مدح بگید، فضایل ذکر کنید بسیار خوب، شما محبّت دارید خیلی مهمّه، ولی این محبت همه‌اش برای اینکه دنبال من بیائید، حرکت کنید دیگه. ولی ما عمده همینه، ما همش می‌گیم که بله، امام هستند و پیشوای ما هستند و معصوم هستند و چنین‌اند و چنان‌اند و هادی هستند و اما خودمان رکود داریم. حرکت در ما پیدا نمی‌شود و این نقض غرضه. هادویّت لازمه‌اش همینه. ولی ما حالا هی با همدیگه جنگ کنیم، دعوا کنیم، آیا او ولایت تکوینی دارد یا ندارد؟ مثلاً، مدتی سرگرم به این مطلب بشویم، بسیار خُب دارد، خالق عالم مثلاً، خداوند به او همه چیز داده است و عنایت دارند و اراده‌شان هم خلاقیت دارد، همه‌ی این درسته، فرشتگان آسمان همه‌شون نوکر و جان نثار علیعلیه‌السلام ، همه‌ی این‌ها درست است. اما ما چی آخه؟ ما چقدر بهره گرفته‌ایم؟ آیا اکتفاء به همین خوبه؟ که ما همه دور هم جمع بشویم و فقط تعریف کنیم ائمه را و مدح بگیم و ثنا بخوانیم و فضائل بگيم و همه‌ي اینها درست و به قبرشون بریم، زیارت کنیم، همه‌ی اینها، اما اونی که ذی‌المقدمه[[93]](#footnote-93) بوده نباشد، همه‌ی اینها مقدمه است که حرکت کنید، دنبال من بیایید، که آیه هم می‌گه؛

**«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ»**[[94]](#footnote-94) اینها رو خدا هدایت کرده روشن کرده سر راه شما نشونده دنبالشون بروید «**فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ»** اقتداء کنید. ما گرفتاریمون همینه دیگه، ما از این جهت خُب ما نقصی نداریم که بحمدالله شناخته‌ایم تا اون حدّی که می‌توانستیم، محبّت هم داریم، خیلی هم صرف فکر می‌‌کنیم، صرف وقت می‌کنیم، می‌نویسیم، می‌گوئیم، می‌شنویم، اما اونی که نتیجه بايد بگیریم که حرکتی در ما پیدا بشود، تحوّلی در اخلاق ما، در اعمال ما پیدا بشود، خُب کم دیده می‌شه. خُب همه‌‎ي این حرفها حسابشون درست نیست، رباشون در بازار هم رواج دارد، پول‌پرستی زیاد شده، دنیاداری زیاد شده، چه بسا حقّ و حساب مردم ندادن، براشون عادی شده. خُب اینها درست در نمیاد با این مسئله که می‌خوانیم، همش می‌گیم هدایت، هدایت. بگیم خداوند بزرگترین نعمت به ما داده ‌است، هدایته، منادیان توحید را هم، پیشوایان معصوم هم سر راه ما قرار داده، می‌ترسیم در این دنیای بیابان سوزان که هادی آمده ما همش دور خود بچرخیم و فقط هادی را تعریفش کنیم و مدحش کنیم و بعد هم ببوسیمش و حرکت نکنیم. عاقبت هم در بیابان سوزان دنیا به هلاکت بیفتیم و نتیجه نگرفته باشیم.

و لذا آخر آیه هم داره **«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ»**[[95]](#footnote-95) بگو من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم خیلی زحمت کشیدم، هدایت کردم، بزرگترین نعمته دیگه به شما داده‌ام. رنج بردم. شما به حُکم وظیفه‌ی وجدانی خودتون رو موظف می‌دانید که به من اجر بدید ولی من از شما اجری نمی‌خواهم، از شما نمی‌خواهم، برای اینکه کار من به شما مربوط نیست، کار مال خداست **«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ»** من برای جهانیان آمده‌ام، کار من همگانیه، به شخص شما و گروه شما هم مربوط نیست، مال خداست **«إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلى‌ رَبِّ الْعالَمِينَ»**[[96]](#footnote-96) اجر من از اوست. ولی در عین حال، چون خود را موظف می‌دونید وجداناً به من خدمت کنید، بسیار خُب اونیکه از شما می‌خواهم **«الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی»**[[97]](#footnote-97)است، اجر من همین. شما با خویشاوندان من مودّت کنیم، اما این مودّت که می‌گم، نه اینکه حالا من به شما بگم، من مظلوم واقع شدم، من می‌روم، یه دختر بیشتر از من باقی نمی‌مونه و بعد هم دو تا حسن و حسین عليهم السلام دارم، اینها مظلوم می‌شوند، یتیم می‌شوند، یتیم نوازی کنید مثلاً، پدری کنید برایشان، اینه منظور؟ یا خیر؟ من و فرزندانم پدر هستیم بر شما، شما یتیمانید، شما احتیاج به یک پدری دارید که شما را به پناهش ببره. شما غریب می‌شید، اونها که صاحبخانه‌اند، شما هستید بیچاره می‌شید، اونها که خودشان چاره‌ساز عالمند، نه اونیکه می‌خوام اینه که شما دنبالشون بروید **«ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»**[[98]](#footnote-98) اون اجری که برای خودم خواستم، مال شماست، به خود شما عائد می‌گرده، که من به جای خودم اونها رو هادی قرار می‌دهم، مشعل فروزان شما که شما دنبالشون بروید، به حیات ابدی برسید، اجر من با شا همينه، اجر من **«الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی»**[[99]](#footnote-99) است. خُب نشد دیگه، همون روز هم فرمود و مردم گوش نکردند. امروز هم ما در این دنیا زندگی می‌کنیم باز همینه، یعنی باز هم اون مودّتی که لازم است نسبت به ذوالقربی داشته باشیم، مودّتی که دنبالش حرکت باشه و هدایت، خُب بازم نیست. اونها، اون روز هم گوش نکردند، ذی‌القربی را چقدر اذیّت کردند، امام حسن و امام حسین علیهم السلام مگر به حکم خود قرآن از افراد ذی‌القربی نبودند؟ مگر اونها جزء آیه مباهله نبودند؟، مگر جزء آیه تطهیر نبودند؟، چطور شد رفتار همین امّت با اونها؟

امروز بنا بر نقلی روز شهادت امام مجتبی علیه السلام دیگه. چون روز هفتم صفره. گرچه مشهور روز بیست و هشتم صفره، مشهور اینه، اما خب نقلی هم هست كه روز هفتم صفر هم روز شهادتشون نقل شده و هم روز ولادت امام کاظم علیه السلام هم است. و این هم عجیبه، امام مجتبی علیه السلام واقعاً از مظلومیتشون هم، روز بیست و هشت صفر روز شهادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ رحلت رسول خداست و تحت الشعاع قرار می‌گیره قهراً امام مجتبی علیه السلام. روز هفتم صفر هم که توأم شده با ولادت امام کاظم علیه السلام و السلام ديگه، اونطوری که باید امّت اسلامی در عزاداری بر امام مجتبی علیه السلام برکاتی ببرند، اين هم یک محرومیّتی است. اون روز هم مردم محروم شدند از برکات امام مجتبی علیه السلام دیگه.

این دو برادر هر دوشون مدّتی قیام کردند، مدّتی سکوت کردند ـ امام حسن و امام حسین علیهم السلام. ـ امام حسن علیه السلام شش ماه اوّل امامتش قیام کرد، قیام مسلّحانه در مقابل معاویه تجهيز قشون كرد. بعد از شش ماه دیگه جریان صلح به میان آمد، سقوط کرد. امام حسین علیه السلام برعکس شد. یعنی ایشون اوّل امامتشان سکوت کردند، 9سال و خورده‌ای، و شش ماه آخر عمرشان قیام کردند. هر دو برادر شش ماه قیام کردند. امام حسن شش ماه اوّل امامتشان، امام حسین شش ماه آخر امامتشان و هر دو هم درشرایط خاصی سکوت کردند. امام حسن علیه السلام بعد از شش ماه اوّل امامت، صلح پیش آمد و بعد دیگه از جهت مبارزه‌ی تسلیحاتی کنار رفت. امام حسین علیه السلام هم همینجور، تا نه سال و خورده‌ای هم در زمان معاویه در حال سکوت بود و مبارزه تسلیحاتی نداشت تا شش ماه آخر عمرشان. ولی این مردم چی؟ در هر دو بهانه گرفتند. در اون اوّلی که امام مجتبیعلیه السلام می‌خواست قیام کند، دنبالش نیامدند. و لذا در مجمع عمومی صحبت کرد برای مردم، فرمود که معاویه پیشنهادی کرده، پیشنهاد صلح داده، چون اوّل که قیام کردند و تجهیز قشون کردند، چهار هزار نفر قبلاً فرستادند سر مرز، معاویه‌ی شیطان، کیسه‌های پول فرستاد درِ خانه‌ی این بزرگان کوفه. کیسه‌های پول آمد، به اونها داده شد، وعده‌های مقام و منصب به اونها داد، هر که امام حسن علیه السلام را بکشد یا دستگیرش کند، من دختر به او تجویز می‌کنم، مقام و منصب به او می‌دهم، اینگونه شیطنت‌ها کرد و دل این‌ها رو ربود که این‌ها رفتند، عجیبه که چهارهزار نفر که وقتی که قیام کرد امام حسن علیه السلام و کسی را فرستاد فرمانده‌شون، پونصد هزار درهم یا دینار به او پول داده شد، او رفت ملحق شد به معاویه. امام حسن علیه السلام وقتی آمد در میان مردم دید در گوش بقيه آویخته است، دید الان با اینها بخواد قیام کند هیچ نتیجه‌ای نخواهد گرفت، ضمن اینکه خودش کشته می‌شود، برادرش امام حسین علیه السلام کشته می‌شود و بنی‎هاشم و هیچ نتیجه‌ای جز شیطنت معاویه و حکومت او نخواهد داشت. این بود که صلح پیش آمد، به مردم ابلاغ هم کرد، فرمود که معاویه چنین پیشنهادی به ما داده و می‌دانم این پیشنهاد عزّت درش نیست، اما در عین حال، اگر شما حاضرید قیام کنید در مقابلش بسیار خُب، ما جان بر کف گرفته‌ایم در راه خدا. و اگر حاضر نیستید ما پیشنهاد صلح را قبول کنیم. اونها فریاد کشیدند **«اَلْبَقِیَّهَ اَلْبَقِیَّهَ»**[[100]](#footnote-100)ما می‌خواهیم بمانیم، نه ما زنده بودن را ترجیح می‌دهیم. امام حسن علیه السلام دید که چنین مطلب، خُب صلح شد همین مردمی که می‌گفتند که نمی‌جنگیم، وقتی صلح شد آمدند گفتند: چرا صلح کردید شما؟ ما می‌خواستیم بجنگیم با معاویه، چرا صلح کردید؟ ریختند تو سرا پرده‌ي امام حسن علیه السلام هرچی بود غارت کردند حتی اموالشون را، حتّی سجاده‌ زیر پاش را کشیدند، حتّی بین راه هم کسی خنجر مسموم بر ران مبارکش زد و به هر حال به مدینه منتقل شدند. مردمی اینچنین.

امام حسین علیه السلام قیام کرد، گفتند ما حاضر نیستیم و فریاد کشیدند ما می‌خواهیم برویم **«مَنْ کانَ باذِلا فینا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا»**[[101]](#footnote-101)من فردا می‌روم، هرکی می‌خواد خون دل در راه ما بریزه با ما بیاید. گفتند جنگیدن با چنین قدرتی!، برای ما درست نیست و نمی‌توانیم با این قدرت در بیفتیم. مردم چنین بودند. یعنی هر دو برادر اتمام حجت کردند در مردم، و مردم معلوم شد که حرف می‌زنند. یعنی دنبال عمل نیستند. هدایت اونها رو اونچنان که می‌خواهد نمی‌پذیرند.

به هر حال امام مجتبی علیه السلام در بستر بیماری افتاد و اون مرد که می‌گوید من در لحظات آخر عمرشان رفتم به محضرشان، دیدم حالش خیلی مُنقلبه، در همون حال، موعظه هم می‌فرمود او را، او عرض کرد مرا موعظه کن در همان حال که خُب معلومه که کسی حال صحبت ندارد ولی امام علیه السلام در همان موقع مواعظی دارد **«اسْتَعِدَّ لِسَفَرِکَ»**[[102]](#footnote-102) خودت رو آماده سفر کن و **«وَ حَصِّلْ زَادَکَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِکَ»**[[103]](#footnote-103) قبل از اینکه مرگ به سراغت بیاید زاد و توشه‌ی خود را بردار، بدان **«ألمؤمنَ يَتَزوَّدُ و الكافِرَ يَتَمتَّعُ»**[[104]](#footnote-104) چقدر پر محتواست این جمله، مؤمن از دنیا توشه بر می‌دارد، آدم کافر در دنیا بهرمند می‌شود. او می‌خواهد از دنیا بهره ببرد، او مي‌خواد کیف کند ولی انسان مؤمن می‌کوشد كه توشه‌ي راه بردارد **«المؤمنَ يَتَزوَّدُ و الكافِرَ يَتَمتَّعُ»**[[105]](#footnote-105) در همون حالی که موعظه می‌فرمود حالش مُنقلب شد، حال تهوّع برش عارض شد، تشت آوردند، از تاب رفت و تشت طلب کرد و ناله کرد.

اون تشت را ز خون دل خود باغ لاله کرد خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت[[106]](#footnote-106)

خیلی خون دل دادند به امام حسن مجتبی علیه السلام جوری بود تو خانه‌اش نمی‌توانست ديگه آزاد زندگی کنه. آدم در خانه‌اش آزاده، بیرون می‌آمد، زره بر بدن داشت چون معاویه داشت، تصمیم گرفته بود که امام حسن علیه السلام را محرمانه غافلگیر کند، تو خانه‌اش می‌آمد از همسرش مطمئن نبود. او چقدر خون دل داره، انسان هم بیرون امنیّت نداره و هم در خانه‌اش امنیت نداره. به هر حال اون مرد دید لخته‌های خون از حلق مبارکش بیرون ریخت، امام حسین علیه‌‌السلام در اون حال وارد شد، برادر را در بغل گرفت، امام حسن علیه السلام در بغل امام حسین علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کرد.

**«لاَحَولَ وَ لاقُوَّة إلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ»**

**پروردگارا! به حرمت امام حسن مجتبی علیه السلام در فرج امام زمان عجل الله تعالی و فرجه الشریف تعجیل بفرما.**

**گناهان ما را بیامرز.**

**توفیق بندگی به ما عنایت بفرما.**

**حسن عاقبت به همه‌ي ما عنایت بفرما.**

1. . بحار الأنوار، ج۹۹، ص۱۰۱. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی 87ـ88. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره‌ي فاتحه، آيه‌ي 6. [↑](#footnote-ref-3)
4. . تعبیر "حیات طیبه" در قرآن مجید تنها در سوره نحل آیه 97 آمده است. و مراد زندگي پاك و پاكيزه است. [↑](#footnote-ref-4)
5. . جمع صُلْب، بمعنی استخوان پشت که محل نطفه‌ي مرد است  [↑](#footnote-ref-5)
6. . جمع رَحّم، يعني اقوام، خویشان، فامیل، منسوبان، وابستگان، زهدان ها. [↑](#footnote-ref-6)
7. . هگل معتقد است كه تكامل، ناموس این جهان است و روح زمان، همیشه جامعه را به پیش می برد؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج22، ص772 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره‌ی قیامه، آیه‌ی 36 [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان، آیه‌ی 37. [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان، آیه‌ی 38. [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 16. [↑](#footnote-ref-11)
12. . همان، آیه‌ی 17. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی 6. [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 155. [↑](#footnote-ref-14)
15. . نسل [↑](#footnote-ref-15)
16. . همان، آیه‌ی 91. [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره‌ی نساء، آیه‌ی 153. [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره‌ی بقره، آیه‌ی 213. [↑](#footnote-ref-18)
19. .نصب رهبر. [↑](#footnote-ref-19)
20. . واقعه سقیفه بنی‌ساعده، نخستین واقعه پس از رحلت پیامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم در سال ۱۱ق بود که در آن ابوبکر بن ابی‌قحافه به عنوان خلیفه مسلمانان انتخاب شد. [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره‌ی بقره، آیه‌ی 30. [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره‌ی ص، آیه‌ی 26. [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره‌ی طه، آیه‌ی 29. [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان، آیه‌ی 36. [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 73. [↑](#footnote-ref-25)
26. . هدایت‌یافته بودن. [↑](#footnote-ref-26)
27. . هدایتگری. [↑](#footnote-ref-27)
28. . برگزيده. [↑](#footnote-ref-28)
29. . نهج‌البلاغه، خطبه‌ي 192 [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره‌ی نجم، آیه‌ی 3. [↑](#footnote-ref-30)
31. . همان، آیه‌ی4. [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره‌ی حاقه، آیه‌ی44. [↑](#footnote-ref-32)
33. . همان، آیه‌ی45. [↑](#footnote-ref-33)
34. . همان، آیه‌ی46. [↑](#footnote-ref-34)
35. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی85. [↑](#footnote-ref-35)
36. . همان. [↑](#footnote-ref-36)
37. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی90. [↑](#footnote-ref-37)
38. . همان. [↑](#footnote-ref-38)
39. . سو.ره‌ی ق، آیه‌ی 16. [↑](#footnote-ref-39)
40. . سو.ره‌ی حدید، آیه‌ی 4. [↑](#footnote-ref-40)
41. . سو.ره‌ی یوسف؛، آیه‌ی 24. [↑](#footnote-ref-41)
42. . همان. [↑](#footnote-ref-42)
43. . همان، آیه‌ی33. [↑](#footnote-ref-43)
44. . عذاب و شکنجه و پاداش بدی . [↑](#footnote-ref-44)
45. . سوره‌ی ص، آیه‌ی34. [↑](#footnote-ref-45)
46. . همان. [↑](#footnote-ref-46)
47. . همان. [↑](#footnote-ref-47)
48. . همان. [↑](#footnote-ref-48)
49. . سوره‌ی صفات، آیه‌ی142. [↑](#footnote-ref-49)
50. . سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی87. [↑](#footnote-ref-50)
51. . همان، آیه‌ی88. [↑](#footnote-ref-51)
52. . سوره‌ی صافات، آیه‌ی143. [↑](#footnote-ref-52)
53. .همان، آیه‌ی144. [↑](#footnote-ref-53)
54. . به معنای انجام کار خوب و ترک کار خوب‌تر است. علماء شیعه ترک اولی را گناه نمی‌شمارند و ارتکاب آن را از سوی پیامبران و امامان ممکن می‌دانند.  [↑](#footnote-ref-54)
55. . سوره‌ی نجم، آیه‌ی3. [↑](#footnote-ref-55)
56. . همان، آیه‌ی4. [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره‌ی کهف، آیه‌ی23. [↑](#footnote-ref-57)
58. . همان، آیه‌ی24. [↑](#footnote-ref-58)
59. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی 86. [↑](#footnote-ref-59)
60. . همان. [↑](#footnote-ref-60)
61. . عالم عقل و معقولات است. [↑](#footnote-ref-61)
62. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی 86. [↑](#footnote-ref-62)
63. . پيشوايي، رياست، سروري. [↑](#footnote-ref-63)
64. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی 86. [↑](#footnote-ref-64)
65. . همان، آیه‌ی 88. [↑](#footnote-ref-65)
66. . سوره‌ی کهف، آیه‌ی 110. [↑](#footnote-ref-66)
67. . سوره‌ی زمر، آیه‌ی 65. [↑](#footnote-ref-67)
68. . همان. [↑](#footnote-ref-68)
69. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی89. [↑](#footnote-ref-69)
70. . راغب در معنای «کفر» می نویسد: «کفر در لغت، به معنای پوشاندن شیء است و کفران نعمت؛ یعنی پوشاندن نعمت با ترک شکر کردن نسبت به آن [↑](#footnote-ref-70)
71. . وکیل گردانیده شده و گماشته شده بر چیزی و کسی که کاری را به وی گذاشته باشند. [↑](#footnote-ref-71)
72. . عجم واژه‌ای است که عرب‌ها برای نام بردن از ایرانیان به‌کاربرده‌اند. کاربرد این واژه مانند کلمه 'بربر' توسط یونانیان برای اشاره به غیریونانیان است. [↑](#footnote-ref-72)
73. . بحارالأنوار، ج۶۴، ص۱۷۳. [↑](#footnote-ref-73)
74. . همان. [↑](#footnote-ref-74)
75. . همان. [↑](#footnote-ref-75)
76. . قرب الإسناد، ج1، ص109. [↑](#footnote-ref-76)
77. . بحارالأنوار، ج22، ص52. [↑](#footnote-ref-77)
78. . [نوادر الأخبار، ج1، ص51](https://hadith.inoor.ir/fa/hadith/119423/related). [↑](#footnote-ref-78)
79. . همان. [↑](#footnote-ref-79)
80. . بحار الانوار، ج 1،ص 27. [↑](#footnote-ref-80)
81. . نازل شدن. [↑](#footnote-ref-81)
82. . بحار الانوار، ج 1،ص 27. [↑](#footnote-ref-82)
83. . اصطلاحی در علوم قرآنی و در تعبیر عام اصطلاحی است در مطالعات مربوط به فهم نصوص به معنای نوع خاصی برداشت از متن که به نحوی بر خلاف ظاهر متن باشد. [↑](#footnote-ref-83)
84. . سوره‌ی نساء، آیه‌ی 59. [↑](#footnote-ref-84)
85. . فروتني و تواضع كننده. [↑](#footnote-ref-85)
86. . در لغت به معنی برده گرفتن است. در اصطلاح یعنی برده گرفتن اسیران جنگی. [↑](#footnote-ref-86)
87. . بحارالأنوار، ج64، ص176. [↑](#footnote-ref-87)
88. . همان. [↑](#footnote-ref-88)
89. . همان. [↑](#footnote-ref-89)
90. . ميل و ارده، گرايش داشتن. [↑](#footnote-ref-90)
91. . رياض الابرار في مناقب ائمه الاطهار، ج2،، ص 282. [↑](#footnote-ref-91)
92. . نهج البلاغه، نامه 45، ص 317. [↑](#footnote-ref-92)
93. . در لغت به چیزی گفته می شود که دارای مقدمه باشد و در اصطلاح، عبارت است از چیزی که وجود آن متوقف بر وجود مقدمه بوده و بین وجود آن و وجود مقدمه، تغایر ـ هر چند اعتباری ـ است؛ به بیان دیگر، ذی المقدمه چیزی است که بین آن و چیز دیگر ( مقدمه ) رابطه مقدمیت وجود داشته باشد؛ یعنی تحقق آن به تحقق مقدمه وابسته باشد. [↑](#footnote-ref-93)
94. . سوره‌ی انعام، آیه‌ی 90. [↑](#footnote-ref-94)
95. . همان. [↑](#footnote-ref-95)
96. . سوره‌ی شعراء، آیه‌ی 145. [↑](#footnote-ref-96)
97. . سوره‌ی شوری، آیه‌ی 23. [↑](#footnote-ref-97)
98. . سوره‌ی سبأ، آیه‌ی 47. [↑](#footnote-ref-98)
99. . سوره‌ی شوری، آیه‌ی 23. [↑](#footnote-ref-99)
100. . نهچ البلاغه، خطبه 208. [↑](#footnote-ref-100)
101. . لهوف، ص 61. [↑](#footnote-ref-101)
102. . منتهی الآمال، ج1، ص 436. [↑](#footnote-ref-102)
103. . همان. [↑](#footnote-ref-103)
104. . همان. [↑](#footnote-ref-104)
105. . همان. [↑](#footnote-ref-105)
106. . گلشن وصال، [↑](#footnote-ref-106)